

ماموریت بزرگ انقلاب اسلامی

اگر وقایع را روایت نکنیم دشمنان از آن برای خود فرصت خواهند ساخت

آیت‌الله‌سید محمدمحمدی میرباقری

رئیس فرهنگستان علوماسلامی قم وعضومجلس خبرگزار رهبری

«مبارزه یا منکر» مبارزه با کسانتی است که در مقیاس جهانی منکر می‌کند. تا جریان مدرنیته در عالم هست و پرچمداران آن، به‌دنبال حکومت جهانی هستند و برای افق‌های آینده طرح می‌نویسند و اسناد ۱۷ گانه خود را در دنیا به تصویب می‌رسانند، منکر بی‌حجابی و بدحجابی تنها گوشه‌ای از «پروژه مقاومت» ما خواهد بود. امروز اگر نتوانیم کلان روایت‌های انقلاب اسلامی را ذیل طرح بزرگ الهی و طرح انبیا برای مردم توضیح دهیم مردم در مواجهه با مشکلات و سختی‌ها مایوس خواهند شد. ما اگر آن مأموریت‌های بزرگ و توقیف‌های بزرگ را فراموش کنیم، طبیعی است که مردم صبر نمی‌کنند. اگر مأموریت‌های خودمان را نسبت به ظهور متذکر نشویم، مردم مایوس می‌شوند.

بنابراین «مبارزه با الگوی توسعه غربی» خط مقدم مبارزه ما است و «امر بپوشش» تنها گوشه‌ای از کلان پروژه توسعه غربی است. انقلاب اسلامی بزرگترین نبی از منکر را در زمان ما عهده‌دار است و ابزار نبی از منکر آن ۲۰۰ هزار شهید و ایجاد جبهه مقاومت از مدیترانه تا باب‌المندب و نفوذ در اروپا و خانه امن آنها است؛ اینها نبی از منکر است. اگر انقلاب اسلامی نبود، خیزش‌های جهانی مدرنیته چیزی از اسلام باقی نمی‌گذاشت. هم مارکسیست‌ها می‌گفتند دین ایفون نوده‌ها است و هم نظام سرمایه‌داری بر این نکته تأکید می‌گذاشت که اگر آزادی می‌خواهید نظام سرمایه‌داری و اگر عدالت می‌خواهید نظام سوسیالیستی آن را به شما می‌دهد و حکومت اسلام را ضد آزادی و ضد عدالت معرفی می‌کردند.

امام خمینی (ره) در یکی از آخرین بیانیه‌های خود در تاریخ ۲ فروردین نیمه شعبان سال ۱۳۶۸ نکات مهمی را طرح می‌کنند که می‌توان از آن به مثابه «منشور مقاومت» یاد کرد: «مستولان ما باید بدانند که انقلاب ما محدود به ایران نیست. انقلاب مردم ایران نقطه شروع انقلاب بزرگ جهان است به پرچمداری حضرت ججت- ارواحفاده- اسلمت که خداوند بر همه مسلمانان و جهانیان منت نهد و ظهور و فرجش را در عصر حاضر قرار دهد. مسائل اقتصادی و مادی اگر لحظه‌ای مستولان



را از وظیفه‌ای که بر عهده دارند منصرف کند، خطری بزرگ و خیانتی سهمگین را به‌دنبال دارد. باید دولت جمهوری اسلامی تمامی سعی و توان خود را در اداره ره بهتر مردم بنماید. ولی این بدان معنا نیست که آنها را از اهداف عظیم انقلاب که ایجاد حکومت جهانی اسلام است منصرف کند…» حضرت امام خمینی (ره) با این ادبیات «روحیه مقاومت» را در مردم بالا می‌برند و با تحقیر تمدن مادی، خودباوری را در جامعه رشد می‌دانند؛ چرا که دلخستگی به غرب یأس می‌آورد. «مدرن‌سازی»، «جهانی‌سازی» و «حل شدن در اتوبیای غرب» نتیجه‌اش تحقیر ملی و یأس است. ما این هویت را از جوانانمان گرفته‌ایم و با گرفتن این هویت، عملاً آنان را اسیر رسانه غرب کرده‌ایم. اگر نتوانیم انقلاب اسلامی را در بستر ایمان مردم تحلیل کنیم و آنها نسبت بین ایمانشان و مقاومت‌ها را بردستی درک نکنند و دستاوردهای که در وادی ایمان داشتند را منجر نشوند در «پروژه مقاومت» همراهی لازم را نخواهند داشت. ایجاد امید در دل مردم؛ یعنی شناساندن آن کلان روایت‌های انقلاب اسلامی، یعنی معرفی و تحقیر دشمن، یعنی تحدید از نعمت‌ها و پیروزی‌ها در عین سختی‌ها. اگر ما این کار را نکنیم، دشمنان به روایت این واقعه‌ها خواهند پرداخت و در این صورت ما ناچار به عقب‌نشینی خواهیم شد. حضرت زینب نخستین کسی بود که واقعه کربلا را روایت کرد و نگذاشت دشمن این روایت را انجم دهد. منظور از «جهاد تبیین» همین است. ما اگر فتوحات و پیروزی‌ها و البته ناکامی‌های انقلاب اسلامی را در دستگا و ادبیات خودمان روایت نکنیم و تهدیدها را به فرصت تبدیل نکنیم، دیگران فرصت را به تهدید بدل خواهند کرد. رنلت پیامبر اکرم(ص) آغاز ابتلائات سنگین امت اسلامی است که ما در یک نقطه و مرحله‌ای از آن قرار گرفته‌ایم و باید بدانیم که این سختی‌ها در نهایت به پیروزی‌های قطعی ختم خواهد شد.

✽مکتوب حاضر، گزیده و ویرایش «ایران» از سخنرانی آیت‌الله میرباقری است که با عنوان «وضعیت کنونی انقلاب اسلامی و چشم‌انداز پیش‌رو» در دانشگاه عقیدتی سیاسی شهید محلاتی ارائه شد.

سهم فلاسفه و نقش فیلسوف در گذار از بحران‌های اجتماعی

غیبت پر معنا

انتظار از فیلسوفان برای مشارکت

در حل مسائل اجتماعی آیا مطالبه بجایی است؟

دکتر محمد فتاحی اشکوری

اسناد فلسفه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام‌خمینی(ره)

اینکه «آیا فلسفه و فیلسوف می‌تواند در گذر از بحران‌ها و اساساً در حل مسائل اجتماعی سهمی داشته باشد؟» بستگی به نوع نگاه ما به فلسفه دارد. قطعاً فلسفه و فیلسوف سهم قابل توجهی در این امور دارند، اما کدام فلسفه؟ و چه رویکردی از فلسفه؟ و کدامین تلقی از فلسفه چنین سهمی دارد؟ هر فلسفه و فیلسوفی چنین نقشی ندارد؛ فیلسوفانی هستند که لحظه‌ای درباره مسائل و بحران‌های اجتماعی فکر نکرده و کلمه‌ای در این حوزه بر زبان نیاورده‌اند. دغدغه‌های آنان از سنخ و جنس دیگری است. در این نوشتار، دلایل آن را مورد مذاقه قرار می‌دهیم.

■ توقف در «مابعدالطبیعه» فیلسوف را با

مسائل اجتماعی بیگانه‌می‌کند

اگر از فلسفه انتظار حل مسائل اجتماعی را داریم شرط اول این است که آن را محدود به شاخه خاصی از فلسفه مانند مابعدالطبیعه نکنیم. مابعدالطبیعه‌یا هستی‌شناسی قلب فلسفه و زیربنای سایر بخش‌های فلسفه است، اما این بخش از فلسفه به تنهایی با هیچ مسأله اجتماعی ربط مستقیمی ندارد و فیلسوفی که تنها در این قلمرو بیندیشد، سهمی در حل مسائل اجتماعی نخواهد داشت. هرگز مدعا می‌این نیست که حال که چنین نیست پس این بخش از فلسفه بی‌فایده است؛ حاشا. مابعدالطبیعه اساس و مبنا و رکن اصلی در ساخت جهان‌بینی و زیربنای بسیاری از مباحث الاهیاتی است. اما توقف در مابعدالطبیعه فیلسوف را با مسائل اجتماعی بیگانه‌می‌کند. مابعدالطبیعه علم به موجود بما هو موجود است که ریشه و کانون اصلی فلسفه است، اما صرف مباحث مابعدالطبیعی کمکی به حل موضوعات اجتماعی نمی‌کند. پس اگر فلسفه را معادل با یکی از شاخه‌های فلسفه مانند مابعدالطبیعه بگیریم فیلسوف سهم قابل ذکری در گذر از بحران‌ها نخواهد داشت. از همین جهت است که می‌بینیم متون فلسفه سنتی در این موضوع و استادان آن کمتر وارد مباحث اجتماعی می‌شوند. اگر هم وارد این مباحث شوند و دغدغه‌مند باشند نگاهشان به این مباحث و رویکردشان فلسفی نیست. اگر استادانی از فلسفه سنتی وارد این مباحث شده‌اند برای آن است که از مباحث مابعدالطبیعی فراتر رفته با دنیای جدید و فلسفه‌ها و اندیشه‌های اجتماعی دیگر آشنا شده‌اند و به میزان آشنایی‌شان در این موضوعات ورود پیدا کرده‌اند.

مباحث مابعدالطبیعه مبنا هستند و به عنوان مقدمات بعیده می‌توانند در شکل‌گیری مباحث اجتماعی سهم داشته باشند، اما این مبانی و مقدمات بدون حلقه واسطه‌هایی که بخشی از آنها نیز از جنس فلسفه هستند هرگز به آن ذی‌المقدمه ربط نمی‌یابند و وصل نمی‌شوند. نه خود آن مباحث ربط مستقیمی با مباحث اجتماعی دارند و نه راه‌حل‌های اجتماعی از دل آنها استخراج و استنتاج می‌شود.

بی شک مبانی که در هستی‌شناسی و همین‌طور معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی اتخاذ می‌کنیم برم مواضع ما در مباحث اجتماعی اثر دارند، اما اولاً این اثر بلاواسطه نیست و نیازمند به واسطه‌هایی از جنس فلسفه‌های مضاف است؛ ثانیاً این تأثیر غیر از استنتاج و استخراج مسائل اجتماعی از دل مسایل فلسفی یاد شده است. نسبت فلسفه با علوم انسانی هم همین‌گونه است. مبانی فلسفی در مواضع ما در علوم انسانی اثرگذار هستند، اما تنها از دل مسائل هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی مسائل علوم انسانی استخراج نمی‌شوند. آنها روش‌شناسی خاص خود را دارند. برای همین هم هست که در چند دهه گذشته از آن مبانی و تأثیر آنها بر علوم انسانی و ضرورت پرداختن به آنها برای تولید علوم انسانی اسلامی بحث‌های فراوانی شده و حتی تکرار ملال‌آوری صورت گرفته است اما «علوم انسانی اسلامی» تولید نشده است، اینکه فلسفه‌های مضاف و علوم انسانی از دل هستی‌شناسی استخراج نمی‌شوند نقص‌وقدحی برای هستی‌شناسی

و بحران‌های جامعه ما نظر می‌دهند، اما کمکی به حل آنها نمی‌کنند و گاهی خود مشکل‌ساز می‌شوند؛ زیرا در چهارچوب ایسم‌های خاصی امپریسیسم هگلیسیم، مارکسیسیم، لیبرالیسم و امپریسم و با نوعی تعصب سنت‌ستیزانه وارد قضیه می‌شوند و آشفنگی ایجاد می‌کنند.

مراد این نیست که فلسفه باید «محلی» و «جغرافیایی» و «تابع سنت و فرهنگ خاصی» باشد؛ خیر. اشکال در کار این فلسفه‌ورزان این نیست که محلی نگاه نمی‌کنند، اشکال این است که متعهد به محله دیگرند. فیلسوف نه خودستاست، نه دیگراست؛ چنان‌که نه خودستیز است، نه بیگانه‌ستیز. اصلاً «خودی» و «ایبگانه» برای او مطرح نیست. فلسفه معیارهای عقلانی و منطقی فرازمانی و فرامکانی و فرافرهنگی دارد. فلسفه سیر آزاد فکر است، البته با چشمی برواقعیات ومسائل و بحران‌های جامعه‌ای که فیلسوف درباره آن جامعه و مسائلمش می‌اندیشد.



»

همان‌طور که فیلسوفانی داریم که در مباحث انتزاعی متوقف هستند و در باب مسائل

اجتماعی نمی‌اندیشند، فلسفه‌ورزانی هم داریم که درباره پرریش‌ها و بحران‌های جامعه ما نظر می‌دهند، اما کمکی به حل آنها نمی‌کنند و گاهی خود مشکل‌ساز می‌شوند؛ زیرا در چهارچوب ایسم‌های خاصی مانند هگلیسیم، مارکسیسیم، لیبرالیسم و امپریسیسم و با نوعی تعصب سنت‌ستیزانه وارد قضیه می‌شوند و آشفنگی ایجاد می‌کنند. مراد این نیست که فلسفه باید «محلی» و «جغرافیایی» و «تابع سنت و فرهنگ خاصی» باشد؛ خیر. اشکال در کار این فلسفه‌ورزان این نیست که محلی نگاه نمی‌کنند، اشکال این است که متعهد به محله دیگرند!

پشتوانه فلسفه تحلیل و استدلال است، اما این تحلیل و استدلال می‌تواند بی‌ربط با مرتبط و همچون گشودن گره از کیسه تھی باشد. فلسفه اولاً بالذات به شرقی و غربی و فارسی و انگلیسی و مانند آن تقسیم نمی‌شود. فلسفه فقط یک لقب دارد و آن «عقلانی» و «انسانی» است. اگر از فلسفه اسلامی سخن می‌گوییم اولاً مبتنی بر این فرض است که اسلامیت مقتضای عقلانیت درست است و ثانیاً به شکل‌گیری تاریخی فلسفه در جهان اسلام و تأثیر آموزه‌های اسلامی بر شکل‌گیری آن نظر داریم. هم صحت نظریات فلسفی باید آزموده شود، هم ربط و نسبتش با مشکلات و مسائل ما باید بررسی شود.

همان‌طور که فیلسوفانی داریم که در مباحث انتزاعی متوقف هستند و در باب مسائل اجتماعی نمی‌اندیشند، فلسفه‌ورزانی هم داریم که درباره پرریش‌ها



دکتر

تأسیس حوزه علمیه قم و اهمیتش در تاریخ معاصر ایران

قدرت نهاد دین در ایران

دکتر موسی نجفی

رئیس پژوهشگاه علوم‌انسانی و مطالعات فرهنگی

۱ مرحوم شیخ عبدالکریم حائری یزدی، معروف به آیت‌الله مؤسس، با تأسیس حوزه علمیه قم در واقع «قدرت نهاد دین در جامعه ایران» را احیا کرد. این اقدام ایشان، همزمان شد با نابودی عثمانی و انتقال حکومت از قاجار به پهلوی. وایشان از این بازه زمانی به مثابه فرصتی برای جریان تشیع بهره گرفتند و با وجود رویکردهای اسلام‌ستیزانه حکومت پهلوی، مرحوم شیخ عبدالکریم حائری یزدی توانستند حوزه علمیه و استقلال آن را حفظ کنند و در فرصت نهضت ملی شدن صنعت نفت، دوباره قدرت این نهاد دینی را احیا کردند. اگر بخواهیم جریان‌شناسی از رابطه «دین» و «دولت» در ایران اسلامی داشته باشیم، بی‌تردید، این رابطه در دوران صفویه در اوج خود بود و بعد از صفویه تاحدی نزول کرد تا اینکه در دوره پهلوی، این رابطه به‌طور کامل تضعیف شد اما با پیروزی انقلاب اسلامی مجدد احیا و تقویت گردید.

۲ اهمیت تأسیس حوزه علمیه در تاریخ ایران را از چند بُعد می‌توان مورد بررسی قرار داد:

الف. نقش حوزه علمیه در جنبش‌های سیاسی؛ حوزه علمیه در جنبش‌های دوره رضاخان، قدرت چندانلی نداشت اما در سال‌هایی‌که نهضت ملی شدن صنعت نفت نفت شکل می‌گیرد، به‌دلیل سیاست‌های سکولار دولت پهلوی و نفرتی که مردم از آن داشتند، رویکرد مذهبی مجدد قوت می‌گیرد و مردم دوباره به سمت دین و روحانیت سوق پیدا می‌کنند.

ب. نقش حوزه علمیه در نظام سیاسی؛ که این نقش در جریان پیروزی انقلاب و تأسیس نظام جمهوری اسلامی بسیار برجسته شد.

ج. نقش حوزه علمیه در جریان تمدن اسلامی؛ با تأسیس حوزه علمیه در شهر قم، این شهر ماهیتی دینی و علمی پیدا می‌کند و به‌عرصه‌ای برای شکوفایی علمی همچون فلسفه، کلام، فقه، اصول، علوم‌اجتماعی، تاریخ و… بدل می‌شود که خود از قضا انعکاس تمدنی بالایی دارد.

۳ اگر بخواهیم دورنمایی از نقش حوزه علمیه قم در هویت ایرانی اسلامی در سه مرحله «جنبش»، «نظام‌سازی» و «تمدن‌سازی» ترسیم کنیم می‌توان چنین گفت که انقلاب یک انقلاب هویتی بود نه هویتی انقلابی. «هویت انقلابی» یعنی همه هویت‌مان اعم از دین و ملیت و… از خرج انقلاب کنیم. در این نگارش «انقلاب» اصل است. اما در انقلاب هویتی، ظرفیت کشورسازی دارد و می‌تواند یک ایران بزرگ سه مرحله «جنبش»، «نظام‌سازی» و «تمدن‌سازی» است.

با جریان‌شناسی هویت شیعه اثنی‌ عشری درمی‌یابیم که



شیعیان در طول تاریخ هیچگاه نه توجیه‌گر حکومت بوده‌اند و نه دست به شمشیر شده و با خفا وارد مبارزه مستقیم شده‌اند. خطی که شیعه اثنی‌ عشری همواره در تاریخ پیش گرفته، نه انقلابی صرف است و نه سازش‌گرایانه. در طول تاریخ خط پیوند دهنده جریان تشیع اثنی‌ عشری «استقلال» است و منظور از آن، «استقلال هویتی» است که خط فرمز جریان شیعی است که هرجا این استقلال مورد تعرض قرار گرفت، منجر به انقلاب شد. در تجربه پیروزی انقلاب اسلامی بر رژیم پهلوی هم، این مهم کاملاً مشهود است.

بنابراین، در شیعه اثنی‌ عشری، همواره «حفظ هویت فرهنگی» اصل و قاعده است. به این اعتبار، می‌توان گفت «استقلال هویتی و فرهنگی» خط پیوند دهنده‌ای است که شیخ عبدالکریم حائری یزدی، شهید مدرس و امام خمینی (ره) را به هم وصل می‌کند. این خط هویتی، ظرفیت کشورسازی دارد و می‌تواند یک ایران بزرگ بسازد و آن را در حد یک تمدن بزرگ جلو ببرد.

۴ برخی معتقدند شیخ عبدالکریم حائری یزدی، فردی سیاسی نبود که در پاسخ به آن باید گفت: اگر سیاست را شمشیر به دست گرفتن، معنا کنیم ایشان سیاسی نبودند اما سیاست صرفاً این نیست. اتفاقاً علملکرد ایشان در تعیین خط قرمزها، عدم حضور مستقیم در جنبش‌ها و حفظ استقلال حوزه؛ همگی مبین این نکته است که ایشان فردی بسیار سیاس، عمیق و اهل فضل بود که نهایتاً شاکردی همچون حضرت امام (ره) تربیت کرد که حکومت پهلوی را ساقط کرد؛ حکومتی که بر چهار راس «سکولاریسم»، «امپتاریسم»(نظامی‌گری)، «تجددگرایی و غرب‌زدگی» و «ناسیونالیسم باستان‌گرا» بنا شده بود و ضربه زدن به یکی از این اضلاع، کل آن را فرومی‌پاشد. شیخ عبدالکریم حائری یزدی با تأسیس حوزه علمیه قم عملاً با دو ضلع آن درگیری مستقیم پیدا کرد؛ یکی با سکولاریسم رضاخانی که اساساً می‌کوشید دین را از ریشه بزند و دوم با ناسیونالیسم ایران‌باستان که عملاً می‌کوشید سهم دین را در هویت ایرانی نادیده بگیرد.

بنابراین، در بررسی اهمیت تأسیس حوزه علمیه قم در تاریخ معاصر، در کنار نقش‌های فرهنگی و هویتی آن، نمی‌توان از سهم این نهاد و شخص آقا شیخ عبدالکریم حائری یزدی در مقابله با سکولاریسم و ناسیونالیسم افراطی پهلوی چشم پوشید و برای آن شأنی سیاسی قائل نشد.

✽مکتوب حاضر، متن ویرایش و تلخیص شده «ایران» از سخنرانی دکتر نجفی است که با عنوان «اهمیت تأسیس حوزه علمیه قم در تاریخ معاصر» در سلسله نشست‌های جریان‌شناسی فکری-سیاسی حوزه علمیه قم در محل مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) ارائه شد.

^[1] شیعیان در طول تاریخ هیچگاه نه توجیه‌گر حکومت بوده‌اند و نه دست به شمشیر شده و با خفا وارد مبارزه مستقیم شده‌اند

^[2] خطی که شیعه اثنی‌ عشری همواره در تاریخ پیش گرفته، نه انقلابی صرف است و نه سازش‌گرایانه

^[3] خط هویتی، ظرفیت کشورسازی دارد و می‌تواند یک ایران بزرگ بسازد و آن را در حد یک تمدن بزرگ جلو ببرد

^[4] برخی معتقدند شیخ عبدالکریم حائری یزدی، فردی سیاسی نبود که در پاسخ به آن باید گفت: اگر سیاست را شمشیر به دست گرفتن، معنا کنیم ایشان سیاسی نبودند اما سیاست صرفاً این نیست